

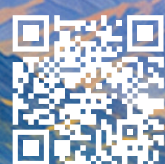


کتاب نگاره

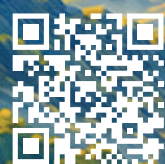
مجموعه نمایشگاهی

قهرمانان

روایتی از قهرمان هایی که زیر بار ظلم نرفتند

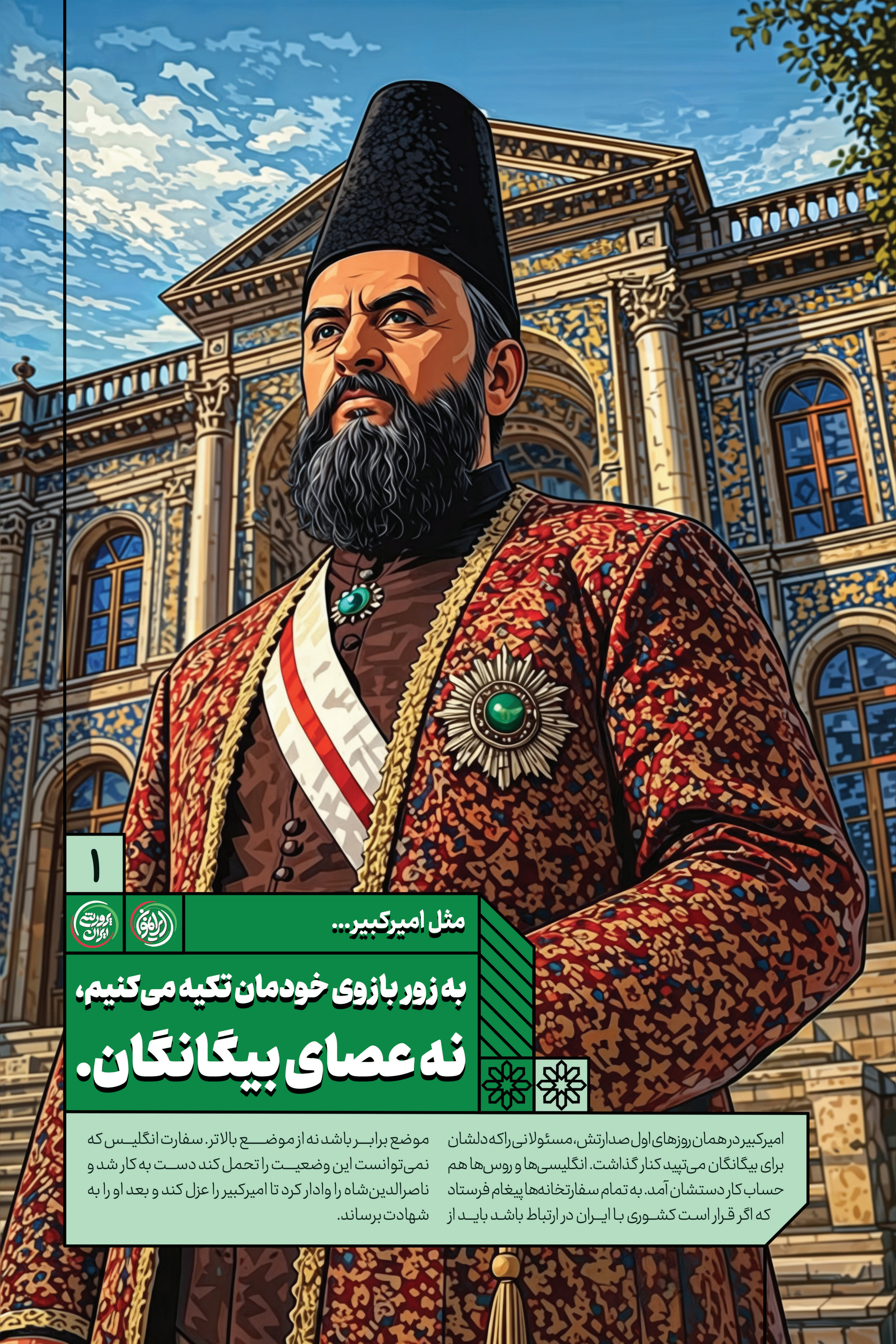


ویدئوش رو هم ببین!
monadi.org



اسکن کن و بیا تو بازی!
parvashi.org





۱



مثل امیرکبیر...

به زور بازوی خودمان تکیه می‌کنیم، نه عصای بیگانگان.



موضع برابر باشد نه از موضع بالاتر. سفارت انگلیس که نمی‌توانست این وضعیت را تحمل کند دست به کار شد و ناصرالدین شاه را وادار کرد تا امیرکبیر را عزل کند و بعد او را به شهادت برساند.

امیرکبیر در همان روزهای اول صدارتش، مسئولانی را که دلشان برای بیگانگان می‌تپید کنار گذاشت. انگلیسی‌ها و روس‌ها هم حساب کار دستشان آمد. به تمام سفارتخانه‌ها پیغام فرستاد که اگر قرار است کشوری با ایران در ارتباط باشد باید از



۲



مثل ستارخان و باقرخان...

جلوی بیگانه سر خم نمی‌کنیم.



را به ستارخان رساند و سعی کرد او را از تبعات جنگ بترساند. در آخر هم پرچمی سفید به ستارخان داد تا بر سردر خانه‌اش نصب کند و در امان باشد. ستارخان گفت: «هرگز به زیر بیرق روس نمی‌روم. من زیر بیرق ابا الفضل العباسم...»

در دوران مشروطه، نیروهای محمدعلی شاه تبریز را محاصره کردند. به مردم شهر گفتند هر کسی بر در خانه‌اش پرچم سفید بزند در امان است. همان زمان دولت روس به بهانه کمک به اتباع خودش وارد تبریز شد. یکی از نمایندگان روس خودش



۳



مثل رئیسعلی دلواری...

جلوی حرف زور محکم می ایستیم.



«بیا ۴۰ هزار لیره بگیر و بی خیال ما بشو!» با آن پول می شد چند هکتار زمین در تهران و دهها خودرو خرید! اما رئیسعلی به پیشنهاد وسوسه انگیز آنها هیچ توجهی نکرد و تا شهادت، مقابل روباه پیر ایستاد.

در دوران جنگ جهانی اول، رئیسعلی نمی توانست بنشیند و لگدمال کردن خاک ایران توسط انگلیسی ها را تماشا کند. انگلیسی ها که از شبیخون های گاه و بی گاه رئیسعلی دلواری و یارانش به تنگ آمده بودند و حریفش نمی شدند، به او گفتند:



۴



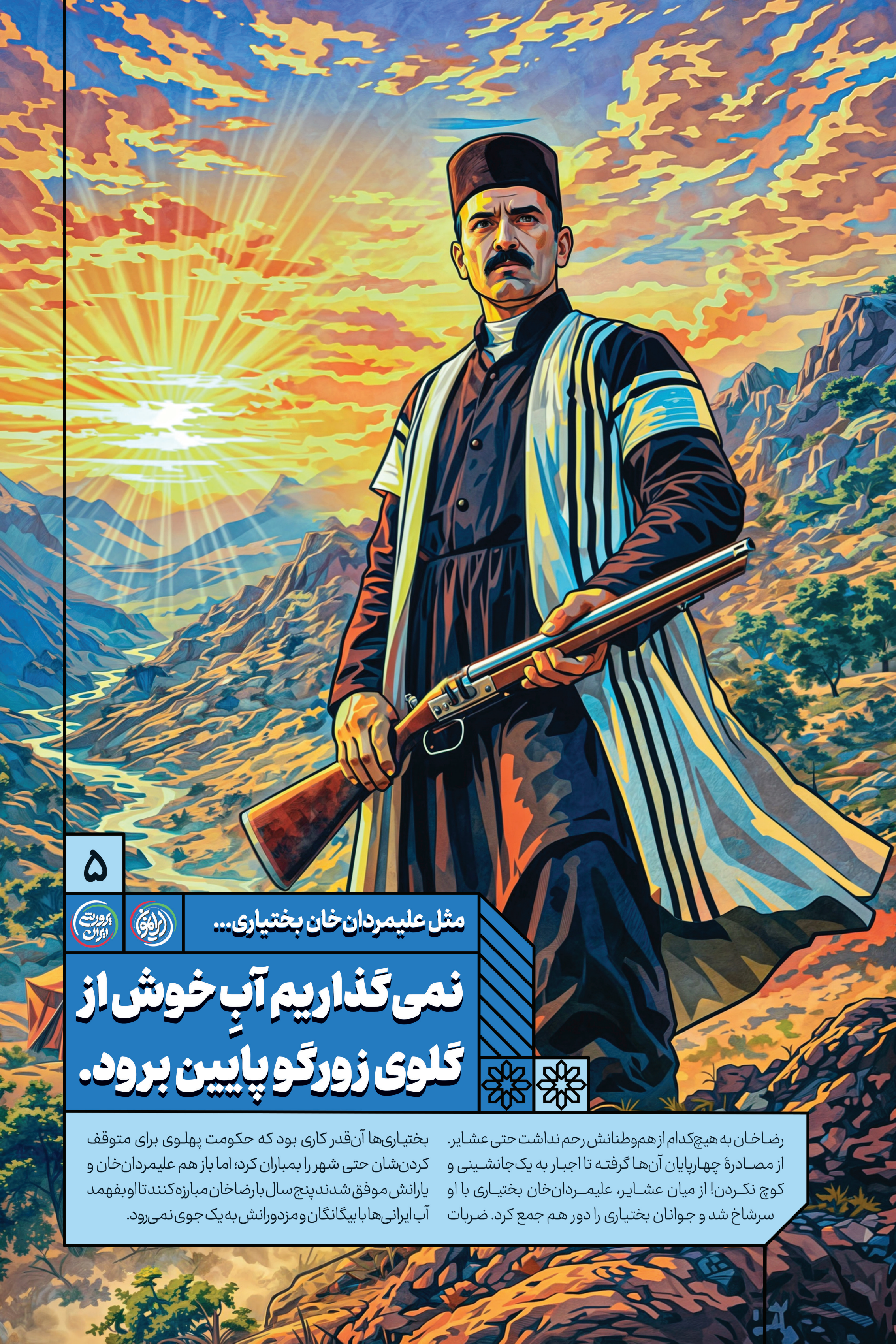
مثل میرزا کوچک خان جنگلی...

متجاوز را سر جایش می‌نشانیم.



و تا آخر عمر با احترام زندگی کنی.» میرزا هم در جوابش نوشت: «وقتی شاه نمی‌تواند کشور را از دست بیگانه‌ها خارج کند، این وظیفهٔ مردم است که برای خلاصی وطنشان قیام کنند. با چه رویی از من می‌خواهید که تسلیم بشوم؟!»

طلبه بود و تا سطوح عالی در حوزه درس خوانده بود. وقتی پای بیگانه وسط آمد؛ لباس رزم پوشید و نهضت جنگل را راه انداخت. میرزا با تمام قوا سد راه زورگویان شده بود. روزی نامه‌ای به دستش رسید: «تسلیم شو تا در امان باشی



۵



مثل علیمردان خان بختیاری...

نمی‌گذاریم آبِ خوش از گلوی زورگو پایین برود.



بختیاری‌ها آن قدر کاری بود که حکومت پهلوی برای متوقف کردن شان حتی شهر را بمباران کرد؛ اما باز هم علیمردان خان و یارانش موفق شدند پنج سال بارضاخان مبارزه کنند تا او بفهمد آب ایرانی‌ها بایبگانگان و مزدورانش به یک جوی نمی‌رود.

رضاخان به هیچ‌کدام از هم‌وطنانش رحم نداشت حتی عشایر. از مصادرهٔ چهارپایان آن‌ها گرفته تا اجبار به یک‌جانشینی و کوچ نکردن! از میان عشایر، علیمردان خان بختیاری با او سرشاخ شد و جوانان بختیاری را دور هم جمع کرد. ضربات



۶



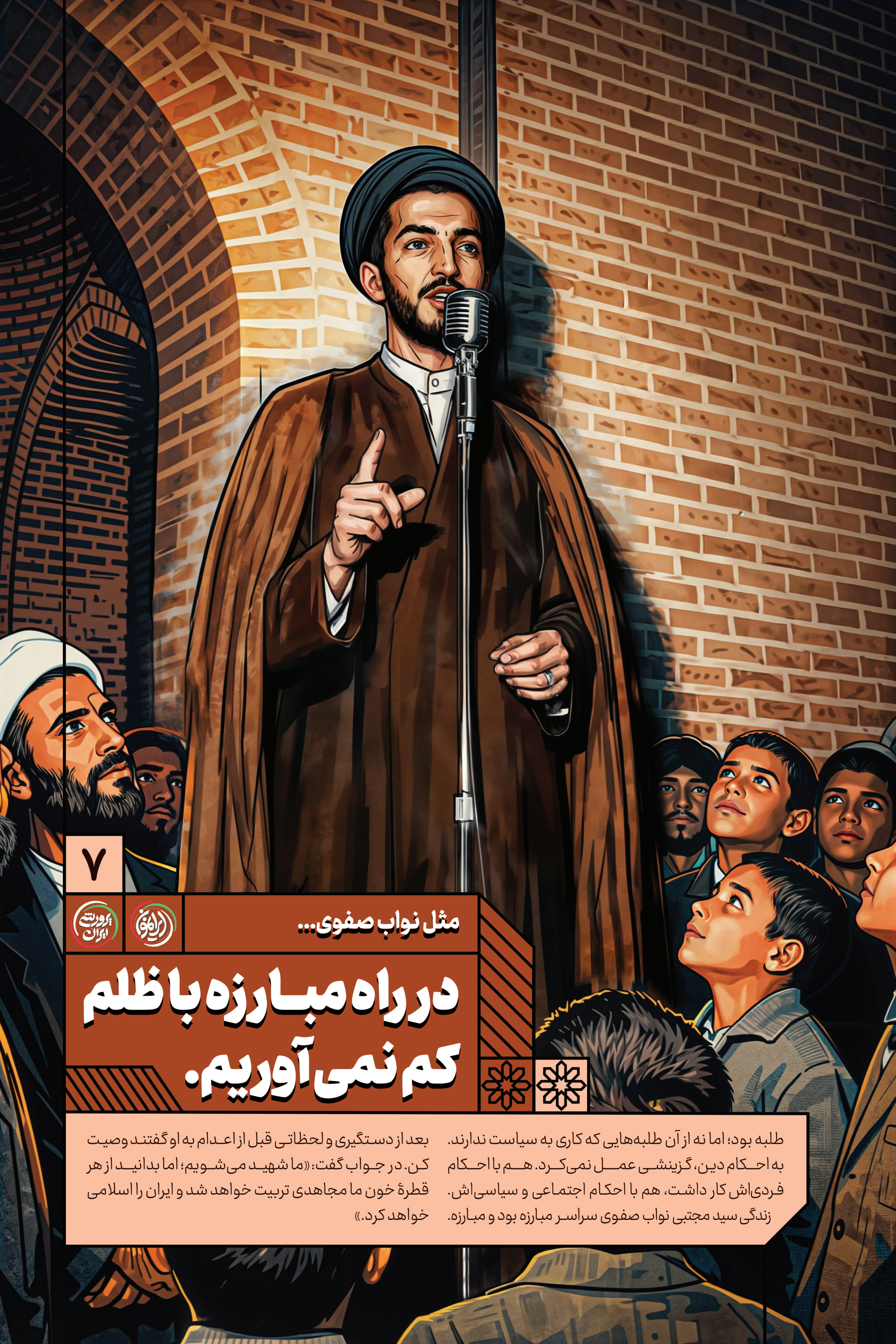
مثل آیت الله مدرس...

دستِ هر طمع کاری را از ایران کوتاه می کنیم.



تماس های فراوانی از طرف سفارت انگلستان گرفته شد تا رضایت مدرس را جلب کنند؛ اما او هیچ جورهِ تسلیم نمی شد. در نهایت تیر آیت الله مدرس به هدف اصابت کرد. قرارداد لغو و وثوق الدوله مجبور به استعفا شد.

مخفی کاری های حکومت پهلوی در ماجرای قرارداد ۱۹۱۹ فایده ای نداشت. با این قرارداد، همه امور نظامی و مالی و حتی راه ها و راه آهن ایران می آمد زیر نظر انگلستان. آیت الله مدرس اولین فردی بود که عمق فاجعه را فهمید و جلوی این ایستاد.



۷



مثل نواب صفوی...

در راه مبارزه با ظلم کم نمی آوریم.



بعد از دستگیری و لحظاتی قبل از اعدام به او گفتند وصیت کن. در جواب گفت: «ما شهید می شویم؛ اما بدانید از هر قطره خون ما مجاهدی تربیت خواهد شد و ایران را اسلامی خواهد کرد.»

طلبه بود؛ اما نه از آن طلبه هایی که کاری به سیاست ندارند. به احکام دین، گزینشی عمل نمی کرد. هم با احکام فردی اش کار داشت، هم با احکام اجتماعی و سیاسی اش. زندگی سید مجتبی نواب صفوی سراسر مبارزه بود و مبارزه.



۸



مثل طیب حاج رضایی...

تا آخرین لحظهٔ عمرمان زورگورا ناکام می‌گذاریم.



ساواکی‌ها دستگیرش کردند و بعد از چند ماه شکنجه به او گفتند: «بیا و اعتراف کن که از خمینی برای اغتشاش کردن پول گرفته‌ای تا آزادت کنیم؛ وگرنه تیرباران می‌شوی.» طیب زیر بار نرفت و گفت: «من بابچه‌های حضرت زهرا علیها السلام در نمی‌افتم...»

لوطی بود و گاهی هم اهل دعا!! همه از او حساب می‌بردند؛ البته خصلت‌های خوبی هم داشت. با شروع نهضت امام خمینی رحمة الله علیه، طیب حاج رضایی عکس امام را در هیئت‌ش نصب کرد و پای سخنرانان انقلابی را به آنجا باز کرد.



۹



مثل غلامرضا تختی...

ظالم را تحقیق می‌کنیم.



جهان پهلوان تختی همیشه با مردم متواضع بود. انگار نه انگار که قهرمان جهان است. محبوب مردم بود؛ اما با ظلم و جنایات رژیم پهلوی مخالف. ساواک هم او را زیر نظر داشت. در روزی که قرار بود محمد رضا پهلوی به غلامرضا تختی مدال و بازوبند پهلوانی اهدا کند، تختی حاضر به بوسیدن دست محمد رضا شاه نشد، آن هم در روزی که دست بوسی شاه امر متداولی بود و نبوسیدن دست او بی احترامی بزرگی محسوب می‌شد! او یک بار دیگر نشان داد که کنار مردم مظلوم است نه ظالم.

۱۰



مثل مرضیه حدیدچی...

در مقابل طوفان سختی‌ها باز هم مقاومت می‌کنیم.



دستگیر کردند و آوردند. حجاب از سر مادر و دختر برداشتند و چندین موش بزرگ و گرسنه صحرایی هم داخل سلولشان رها کردند. مرضیه حدیدچی و دخترش، با پتوهای سلول، حجابشان را حفظ می‌کردند و به خدا پناه می‌بردند.

فقط ۳۴ سال داشت. شانزده روز انواع شکنجه‌های روحی و جسمی را تحمل کرد. از سیلی و باتوم گرفته تا شلاق و وصل کردن جریان الکتریسیته به بدن؛ اما مرضیه چیزی را لو نداد. ساواکی‌ها که از پس این زن برنمی‌آمدند دخترش رضوانه را



۱۱



مثل فرنگیس حیدرپور...

اجازه نمی‌دهیم کسی به خاک کشورمان چپ نگاه کند.



که در دست داشت یکی از آن‌ها را از پا درآورد. سرباز دیگر که حسابی جا خورده بود، فوراً دستانش را بالا برد. فرنگیس با همان تبر، سرباز عراقی را اسیر کرد و با همهٔ تجهیزاتش به نیروهای ایرانی تحویل داد.

باحملهٔ بعثی‌ها، اهالی روستای گورسفیدگیلا نغرب به دره‌های اطراف پناه بردند. شب شده بود. بچه‌ها بی‌تابی می‌کردند. فرنگیس ۱۸ ساله رفت تا برای بچه‌ها آب و غذا بیاورد. در بین راه ناگهان با دو سرباز متجاوز بعثی مواجه شد. فرنگیس با تبری

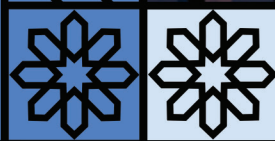


۱۲



مثل مجید شهریاری...

نقشه زورگویان را نقش بر آب می‌کنیم...



به خطر افتادن جان هزاران بیمار. شهید شهریاری و همکارانش دست به کار شدند. شب و روز نمی‌شناختند. چندی بعد، تیتراژ یک روزنامه‌ها آب سردی بود روی آمریکا و متحدانش: «ایران به فناوری غنی‌سازی اورانیوم ۲۰ درصد دست پیدا کرد.»

اواخر دهه ۸۰ سوخت اورانیوم ۲۰ درصد کشورمان داشت تمام می‌شد. به هر دری می‌زدیم، آمریکا سنگی جلوی پایمان می‌انداخت. با این اهرم می‌خواست ما را به زانو درآورد. کار داشت به توقف تولید رادیودارو در ایران می‌کشید و این یعنی



۱۳



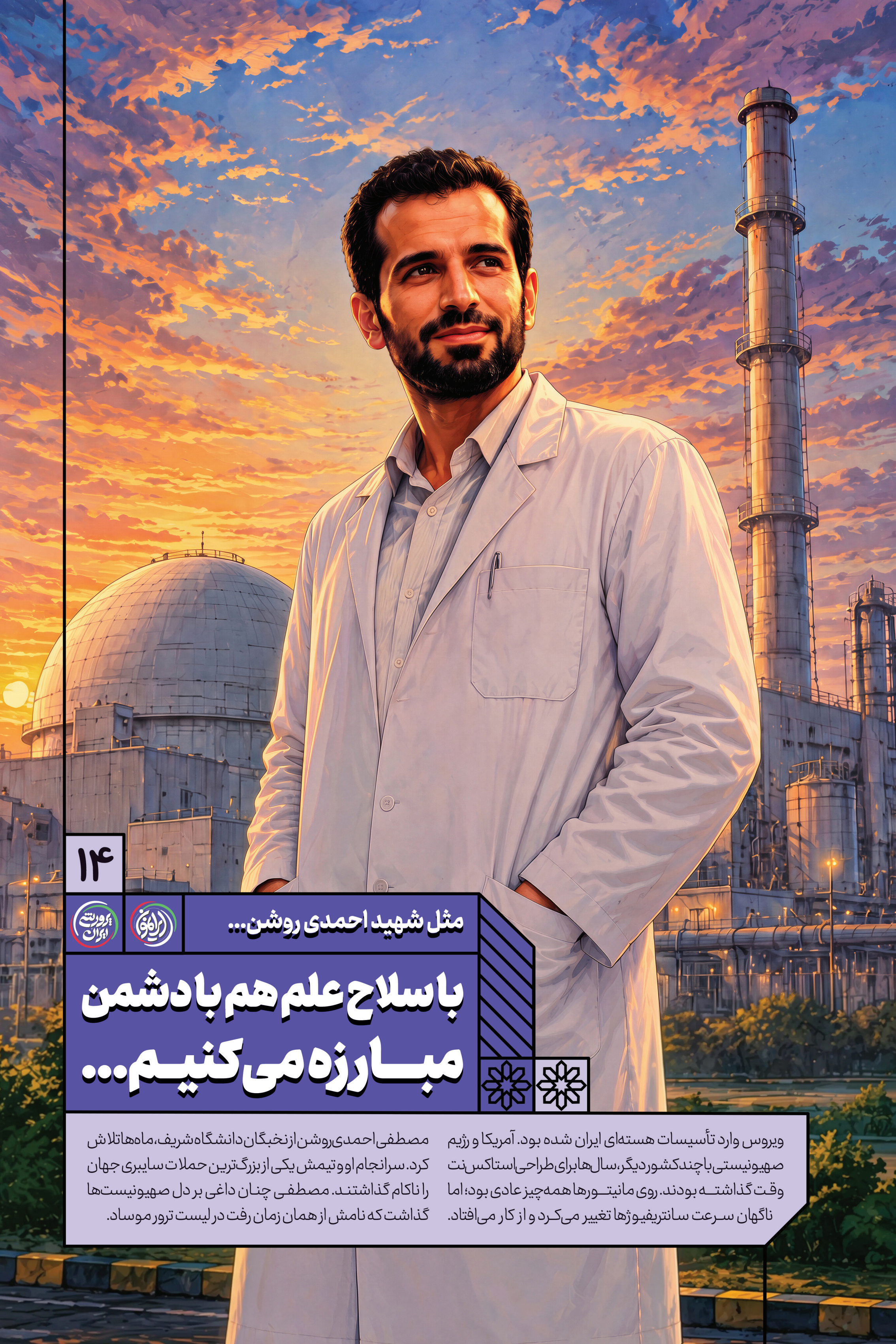
مثل شهید طهرانی مقدم...

خواب را بر چشم دشمنان حرام می‌کنیم...



سیم خاردار را هم باید وارد می‌کردیم! تلاش کرد و کرد تا شد پدر موشکی ایران و در راه ساخت موشک هم به شهادت رسید. در وصیت‌نامه‌اش نوشته بود: «روی سنگ قبرم بنویسید، اینجا مدفن کسی است که می‌خواست اسرائیل را نابود کند.»

نابغه‌ای بود برای خودش. به هدف‌های کوچک و دم‌دستی راضی نمی‌شد. از کمی امکانات نمی‌نالید و اعتقاد داشت با همین امکانات هم می‌توان به مقصود رسید. نگفت ما ایرانی‌ها را چه به موشک! مایی که اوایل دوران دفاع مقدس،



۱۴



مثل شهید احمدی روشن...

با سلاح علم هم بادشمن مبارزه می‌کنیم...



مصطفی احمدی روشن از نخبگان دانشگاه شریف، ماه‌ها تلاش کرد. سرانجام او و تیمش یکی از بزرگ‌ترین حملات سایبری جهان را ناکام گذاشتند. مصطفی چنان داغی بر دل صهیونیست‌ها گذاشت که نامش از همان زمان رفت در لیست ترور موساد.

ویروس وارد تأسیسات هسته‌ای ایران شده بود. آمریکا و رژیم صهیونیستی با چند کشور دیگر، سال‌ها برای طراحی استاکس‌نت وقت گذاشته بودند. روی مانیتورها همه چیز عادی بود؛ اما ناگهان سرعت سانتریفیوژها تغییر می‌کرد و از کار می‌افتاد.



۱۵



مثل سردار سلیمانی...

غیرت ایرانی مان اجازه نمی‌دهد از هیچ قدرتی بترسیم...



در کلاس کاراته یاد گرفته بود رویش پیاده کرد! مأمور نقش زمین شد. خون از بینی‌اش فواره می‌زد! قاسم بیست ساله به سرعت دوید و توانست خودش را در هتلی مخفی کند و دست مأمورانی که دنبالش بودند به او نرسید. او حالا دیگر از هیچ چیزی نمی‌ترسید.

از آن طرف خیابان، دختر جوانی داشت رد می‌شد. پاسبان شهربانی به آن دختر جسارتی کرد. خون قاسم به جوش آمد. آن قدر غیرتی شده بود که اصلاً برایش مهم نبود با مأمور شهربانی رژیم پهلوی طرف است. به سمتش رفت و هرچه فن

